

کشتی بان را سیاستی دگر باید

رژیم جمهوری اسلامی وارد دوره جدیدی از حیات ننگین خود می شود. خامنه ای قصد آن دارد که با استفاده بهینه از رئیس جمهور جدید تهدیدات موجود علیه نظام را که به مرحله بسیار خطرناکی رسیده است، اگر نه خنثی که مدیریت کند. این که آیا موفق خواهد شد یا نه بحثی است که در ادامه بدان خواهیم پرداخت، اما آنچه که بیش از هر چیز دیگر اهمیت دارد، فهم معادلاتی است که بر اردوی دشمن حاکم است. بدون فهم آنچه که هست نمی توان به تحلیل آنچه باید بشود پرداخت. استراتژی و تاکتیک متناسب با این مرحله نیز دقیقا از درون همین شناخت بیرون می آید و نه صرفا از میان تئوری!

تحلیل درست اتفاقی که افتاده بدلیل مجموعه فعل و انفعالات گریزناپذیری که در پی خواهد داشت مهم است. اینکه از میان تحلیلهای گوناگون در نهایت، یا شکست خامنه ای را در این انتخابات نتیجه گیری کنیم و یا او را پیروز نهایی انتخابات بدانیم تأثیرات بلافصل خود را بسرعت بر روی کنش و واکنشهای بعدی ما ظاهر خواهد کرد. آنکه می گوید خامنه ای شکست خورده است، می خواهد این را برای نیروهای خود جا بیاندازد که چیزی از عمر رژیم باقی نمانده است بنابراین باید همچنان همین مسیر را برای برانداختن آن ادامه داد. آنی هم که می گوید خامنه ای پیروز میدان است این را پیام می کند که این رژیم رفتنی نیست و باید به تعامل با آن و فرورفتن هر چه بیشتر در "میانه اش" ادامه داد.

حسن روحانی اما ملغمه ای است از هاشمی رفسنجانی و خاتمی با ویژگیهای دلخواه خامنه ای. او نه کاریسمای رفسنجانی را دارد و نه حمایتهای داخلی و بین المللی خاتمی را. یعنی تهدید رقابت با رهبری در رابطه با او منتفی است که نه از الزامات آن برخوردار است و نه اهرمهای آن را در اختیار دارد. خطای بزرگی است اگر تصور شود که او به خامنه ای تحمیل گردیده است اما این نیز خطاست اگر کسی فکر کند که او مثل خاتمی تنها به مرتبه تدارکاتچی نظام و کارگذاری رهبر قناعت خواهد کرد. نه تعادل قوای کنونی چنین وضعیتی را ایجاب می کند و نه خود خامنه ای چنین توهمی دارد.

آنکس که سخن از تحمیل روحانی به خامنه ای می راند احتمالا نه خامنه ای را می شناسد و نه روحانی را! اگر خامنه ای اساسا ظرفیت پذیرش یک رئیس جمهور تحمیلی را داشت که رفسنجانی را آنگونه خلع صلاحیت نمی کرد. اگر قرار بر تحمیل بود که موسوی سال ۸۸ که هم چند سر و گردن از روحانی بلندتر بوده و هم چندین برابر او برخوردار از یک حمایت گسترده در میان امت همیشه در صحنه و نیروهای سیاسی وابسته بدان بود را آنگونه کنار نمی زد و هزینه بسیار سنگین تقلب در انتخابات را آنهم در زیر چشم کل جامعه بشری متقبل نمی شد.

شاید هم هدف از فرضیه تحمیل این باشد که راه برای فرضیه امکان تغییر از درون هموار گردد، چرا که صرف پذیرش این مدعا در بطن خود، ابتدا به ساکن آن تئوری دیکتاتوری و ماهیت فاشیسم مذهبی را بلکل بی اعتبار می کند؟ آخرین چه دیکتاتوری است که اجازه می دهد موضوعی تا به این درجه پراهمیت بدو تحمیل شود و برای آن کف هم بزند. اگر امکان تحمیل واقعی باشد آنوقت دیگر ما نه با یک دیکتاتوری توتالیتر (تمامیت خواه) که با یک حاکمیت اتوریتر (اقتدارگرا) روبرو هستیم. اولی را تنها با قهر و از بیرون می توان انداخت در حالیکه دومی را می توان از درون و با شیوه های مسالمت آمیز هم تغییر داد.

آیا فهم این مسئله خیلی مشکل است که با پذیرش مقوله تحمیل، بی آنکه خود بخواهیم به نمایش انتخابات رژیم مشروعیت داده ایم. انتخاباتی که در آن مردم بتوانند اراده خود را به ولی فقیه هم تحمیل کنند حتما انتخابات آزادی هست! این همان چیزی است که از قضا خود خامنه ای می خواهد به دنیا پیام کند.

او بی تردید می داند که بزرگترین تهدیدی که متوجه نظام است یعنی تهدید تهاجم نظامی تنها بر زمینه مساعد عدم مشروعیت رژیم عمل می کند، رژیمی منزوی که مثنی "نامنتخب" بر آن حکم می رانند. اگر این بزرگترین مشکل رژیم باشد که هست بنابراین هدف یک نمایش انتخاباتی اخیر چیزی جز کسب مشروعیت برای نظام نبوده و در میان آن هشت نامزد ولایت هم هیچکس جز روحانی حلال این مشکل نبوده و نمی توانست هم باشد. روحانی "منتخب" آمده است که برای نظام نامنتخب نامشروع، مشروعیت بخرد.

واقعیت این است که روحانی برآیند یک مهندسی موفق انتخاباتی است که خامنه ای در پشت آن قرار داشته است. فهم این مسئله که رئیس جمهور جدید ایده آل ترین گزینه موجود و ممکن برای حفظ نظام مقدس و دفع شر از آن اگرچه در کوتاه مدت می باشد مهم است. به غیر از این یا باید همچنان به تحلیلهای صد من یک غاز کنونی خود بسنده کرده و در دایره راه رفت و یا از دایره بیرون زد و بن بست شکست.

بحث مشروعیت

بحث "مشروعیت" دولتها یکی از مباحث پایه ای طرح خاورمیانه بزرگ در کنار مقوله "عدم خشونت" و در شمار مهمترین عناصر تشکیل دهنده تئوری جنگ چهارم می باشد. در اینجا موضوع بحث، دولتها هستند و گرنه چه مقوله مشروعیت و چه مواضع مسالمت جویانه شامل کل صحنه سیاسی اعم از پوزیسیون یا اپوزیسیون هم می شود و در هر دو سو از معیارهای ارزش گذاری "گلوبالیستی" است. در این کادر صرف منتخب بودن دولتها می تواند مقوله "حقوق بشر" که از بزرگترین ابزارهای طرح مذکور می باشد را نیز به حاشیه براند و می راند. یعنی اگر به سلسله مراتب اهمیت این عناصر بپردازیم، مقوله حقوق بشر در پایین مبحث مشروعیت دولت منتخب و هر دوی اینها در زیر مقوله "امنیت و منافع ملی" تنها ابرقدرت موجود قرار می گیرند. بهمین دلیل هم هست که نظامهایی چون عربستان و بحرین و ... که هم غیر منتخب هستند و هم حقوق بشر را پایمال می کنند، در زمره دوستان هستند و نظامهایی همچون ونزوئلا که هم منتخب هستند و هم حقوق بشر را بمراتب بیشتر از امثال عربستان رعایت می کنند، در زمره دشمنان.

در این کادر آن خشونتی غیرقابل قبول است که "غیرقانونی" باشد و گرنه اعمال خشونت اصلا چیز بدی نیست. جنایاتی که در عراق و افغانستان صورت گرفته و می گیرد، خشونت بشمار نمی آیند چرا که این خشونتی است قانونی. درست مثل کشتن یک انسان، اگر از سوی مرجع قانونی صورت بگیرد اجرای عدالت هست و گرنه جنایت به حساب می آید. عین همین داستان در مبحث حقوق انسان نیز معتبر است. پایمال شدن روزمره و بی وقفه حقوق بشر توسط یک رژیم نژادپرست وحشی در سرزمینهای اشغالی اصلا چیز مهمی نیست، ولی عدم رعایت آن فی المثل در کوبا جنایت بزرگی است!

در اینجا بیشتر منظورم اشاره به کدهایی است که آشنایی با آنها و رعایت شأن! و اعتبارشان ضروری هست. به همین دلیل همانگونه که بخش بزرگی از به اصطلاح اپوزیسیون جمهوری اسلامی "پیام مسالمت جویانه" طرح کذایی را گرفته و مبلغ عدم خشونت گشته اند، خود نظام مقدس نیز بحث ضرورت "مشروعیت داشتن دولتهای منتخب" را که "جامعه بین المللی" مطرح می کند بخوبی فرا گرفته است. خامنه ای می داند که مهمترین مسئله نظام در تعامل با آن "جامعه بین المللی" کذایی همانا مشروعیتی است که نظام او فاقد آن بوده است. از دید این "جامعه" بخش بزرگی از این مشروعیت در گرو مشارکت هرچه بیشتر مردم در انتخابات و سلامت آرای دولت برآمده از آن انتخابات می باشد. این آن چیزی است که برای خامنه ای و رای آنکه چه کسی رئیس جمهور بشود ارزش درجه اول دارد. در نظر او مشارکت مردمی به مثابه سدی اگرچه در کوتاه مدت، در مقابل تهدیدات خطرناک کنونی عمل خواهد کرد. توجیه تهاجم نظامی به یک دولت منتخب بسا دشوارتر از براندازی یک "دولت نامنتخب" می باشد. اینرا خامنه ای بهتر از هرکس دیگری می داند. به همین دلیل هم هست که می گوید "اگر علاقه ای به نظام هم ندارید اما به خاطر کشور باید در انتخابات مشارکت داشته باشید".

با اینحال او اینرا هم می داند که آن "جامعه بین المللی" کذایی قاطعانه بدنال براندازی نظام مقدس است. برای همین هم هست که اجازه شکاف غیرقابل کنترل در حاکمیت را به هیچ قیمتی نمی دهد. اگر غیر از این بود هزینه سنگین حذف موسوی، علیرغم اشراف به این مسئله که هیچکس بهتر از موسوی بدرد تمامیت نظام نمی خورد را پیشاپیش نمی پذیرفت. حذف رفسنجانی را نیز جز در این کادر نباید دید. خارج از این کادر نه جنگیدن با چنگ و دندان در سوریه را منطقی و نه حفظ مالکی در عراق را بهر قیمت عقلانیتی بوده و هست. جنگ خامنه ای جنگ بر سر بود و نبود است. بدیهی است که او در این جنگ از هر اهرمی برای حفظ خود بهره خواهد برد.

رسالت روحانی در یک کلام حفظ نظام با هدایت خامنه ای و گذراندن آن از پیچ خطرناکی است که سیاست بی دنده و ترمز باند احمدی نژاد - مصباح یزدی در مقابل آن ایجاد کرده است. هم او و هم خامنه ای یک چیز بیشتر نمی خواهند آنهم آرام کردن تدریجی اوضاع است. اوضاعی که چه به لحاظ داخلی و چه از منظر بین المللی به سمت انفجار روان بوده است. حتی قرار بر رفرم هم نیست و گرنه اصلاح طلبان کذایی جا برای اعتدال گرایی خالی نمی کردند.

در یک کلام برای روحانی همچنانکه برای رفسنجانی و خاتمی و موسوی و کروبی هم ، حفظ نظام اوجب واجبات است . حفظ نظام در شرایط کنونی داخلی و بین المللی اکیدا در گرو آرام شدن فضای موجود هست . هدفی که با حسن روحانی بهضعاف برآورده شده است . تصادفی نیست که عسکراولادی معلوم الحال اخیرا صراحتا می گوید : آرامشی کم سابقه بر کشور حاکم شده است و اضافه می کند : "شاید اغراق نباشد اگر بگویم ۲۰سال است چنین آرامشی را در کشور نداشتیم . آقای روحانی خیرالموجودین است" ! این تمام آن چیزی است که خامنه ای اکیدا بدنبال آن بوده است.

اهداف نظام و نقش روحانی

اگر بنا بر تمثیل باشد ، تفاوت روحانی با احمدی نژاد را می توان با مسامحه به تفاوت میان باراک حسین اوباما و جرج دبلیو بوش تشبیه کرد . گفتیم با مسامحه . تفاوت میان سرکوب عریان با تزویر و ریای پنهان ، تفاوت میان آنکه شمشیر را از رو بسته و تو نیک میدانی که با چه جانوری رودر رو هستی و آنکه خنجرش را در پشت پنهان کرده و با لبخند به سوی تو دست دراز کرده است . سیاست کلی اما همچنان به جای خود باقی است . جز یک چیز با روحانی هیچ چیز تغییر نخواهد کرد . همانطور که با اوباما هم چیزی تغییر نکرد ! آن یک چیز البته که چیز کم اهمیتی نخواهد بود . جمهوری اسلامی رفتارش را تغییر خواهد داد ، یعنی همان چیزی که دولت اوباما آنرا در بوق کرده و با هزار قسم و آیه می خواهد آنرا به عنوان هدف دولت خود جابیاندازد . یعنی همان دستکش سپیدی که باراک حسین تصور می کرد با آن می تواند دست چدنی براندازی نرم را از انظار پنهان کند .

"تغییر رفتار" ، پاتک خامنه ای به رفتار متمدنانه ! طرف مقابل البته در کادر واقعیتها و الزامات مرحله کنونی است . رفتار غیرمتمدنانه جمهوری اسلامی در چهره احمدی نژادی آن ، علیرغم تمامی ضرباتی که به حیثیت ایران و منافع ملی آن وارد کرد اما برای نظام مقدس منافع مادی مشخصی را بدنبال داشت ، یعنی منافع آن سیاست تا آنجا که به منافع اخص نظام برمی گشت بر مضار آن می چربید . هدف از آن سیاست سازماندهی نفرت بحق توده های خاورمیانه نسبت به جنایتکاران نشسته در حاکمیت ایالات متحده و رژیم نژادپرست اسرائیل بود . این هدف محقق شد . درجا زدن در راهکاری که زمان آن گذشته باشد دیگر به ضد خود تبدیل می شود . به این اعتبار دوران احمدی نژاد و به تبع آن امثال جلیلی بسر آمده است . خامنه ای با راه گشودن برای گزینش روحانی نشان داد که این موضوع را فهم کرده است .

الان دیگر توده های خاورمیانه به اندازه کافی باور کرده اند که جمهوری اسلامی ضد آمریکایی - ضد اسرائیلی است . رفتار احمدی نژادی بیشتر از این دیگر به نفع تمامیت نظام نیست . حالا دیگر آنچه که مسئله از حاکمیت حل می کند "تغییر رفتار" است بدون آنکه تغییر سیاستی صورت پذیرد . آنهایی که فکر می کنند جلیلی نامزد خامنه ای بوده است ، اشتباه اسف باری را در تحلیل مرتکب می شوند و ناخواسته در زمین خامنه ای بازی می کنند . جلیلی انتخاب دوم باند مصباح یزدی و کاندیدای بواسطه باند احمدی نژاد - مشایی بوده است .

شورای نگهبان خامنه ای با محاسبه دقیق هزینه - سود برای نظام ، ابتدا به ساکن نامزدهای اصلی سه جریان موسوم به اصلاح طلب ، اعتدال گرا و اصول گرایی افراطی تحت رهبری مصباح یزدی ، یعنی خاتمی ، رفسنجانی و لنکرانی را براحتی و بدون برانگیختن کوچکترین اعتراضی کنار گذاشت تا نشان دهد که از قضا تحمیل پذیر نیست . کنار گذاشتن لنکرانی که مصباح یزدی درباره اش گفته بود که بهتر از او را نمی شناسد نیز مفهوم خاص خود را داشت . بدنبال آن صلاحیت مهره های دست دوم و سوم هر یک از جریانات فوق را تایید کرد تا نشان دهد اگرچه افسار نظام و شخصیتهايش را در دست دارد با اینحال دنبال انتخابات رقابتی است .

بحث اهرمها

پیروزی در یک مبارزه مرگ و زندگی رابطه مستقیم با اهرمهایی دارد که طرفین در روند تقابل بکار می گیرند . اهرمهایی که بعضا استفاده از آنها در یک شرایط عادی اصلا نه عاقلانه است و نه سودمند . این اصل شامل هر دو سوی نبرد می شود و انقلاب و ارتجاع نمی شناسد ، چرا که بحث بر سر بود و نبود است . برای زنده ماندن راهی نیست جز رعایت قانونمندیهای حاکم که مستقل از ذهن عمل می کنند . اینجاست که یک نیروی انقلابی برای حفظ خود متوسل به راهکارهای ارتجاعی می شود و یک رژیم ارتجاعی برعکس برای حفظ خود خیمه و خرگاه "امپریالیسم و صهیونیسم" را نشانه می رود .

رهبری جمهوری اسلامی به اعتقاد من ، برخلاف اپوزیسیون ساده انگار خود تردیدی ندارد که تنها ابرقدرت موجود ، قصدی و غایتی جز براندازی نظامش نداشته و ندارد . اینرا بیش از آنکه از درون ادبیات و رفتار آن جامعه جهانی استنباط کند ، از درون طرح خاورمیانه بزرگ در می آورد . در این رابطه قبلا زیاد بحث کرده ام به همین دلیل وارد آن نمی شوم ، همینقدر می گویم که اگر آن آنتاگونیسمی که میان طرح مذکور و سیستمهای استبدادی در خاورمیانه بزرگ و در راس آنها حاکمیت جمهوری اسلامی وجود دارد و من همواره بر آن در هر شرایطی پافشارده ام واقعی باشد ، اگر قبول کرده باشیم که خامنه ای و جناحش هم بر همین تحلیل باور داشته و دارند ، آنگاه دیگر حرکتیهای بعضا انتحاری رژیم در ابعاد داخلی و بین المللی برایمان چندان غیرمترقبه جلوه نخواهد کرد . درنبرد استبداد مذهبی بر سر بود و نبود خود استفاده از هر اهرمی برای حفظ خود دیگر نا مشروع نیست .

در آن نقطه ای که رهبری نظام میان دو راه حل تحمیلی نظم نوین جهانی یعنی تسلیم به سبک قذافی و یا تقابل، دومی را برمی گزیند دیگر ادامه نبرد و ماندن در صحنه تماما در گرو اهرمهایی است که بکار گرفته می شوند . از آن نقطه به بعد رژیم در زاویه قرار گرفته ، دربر بدنبال یافتن اهرمهای تقابل به این سو و آنسوی دنیا روان است . بسیج خیابانهای خاورمیانه یکی از همین اهرمها بوده است . دستیابی به تکنولوژی اتمی یکی دیگر از این اهرمهاست . جنگ روانی گسترده بر علیه اپوزیسیون خود و جستجوی عمق استراتژیک در فلسطین و لبنان و سوریه و عراق و آمریکای لاتین و نیز در شمار اهرمهایی هستند که تنها کارکرد آنان در غایت نهایی حفاظت از نظام مقدس در مقابله با تهدیدات براندازی است . در این راستا رژیم تازیانه و دارهیچ دست بستگی ایدئولوژیک را به رسمیت نمی شناسد . نه سنی بودن حماس برایش مهم است و نه سوسیالیست بودن ونروئلا و نه حتی کمونیسم کوبایی و یا نوع چینی آن . نه تروریسم القاعده مهم است و نه دشمنی سابق با طالبان . اگر نیرویی و یا حکومتی را می توان به مثابه اهرمی بر علیه ایالات متحده بکار گرفت ، مستقل از ماهیت آن باید بکار گرفت و بکار هم می گیرند .

اما و رای این واقعیتها ، آنچه که بکار نیروی برانداز می خورد این واقعیت بزرگتر هست که رژیم جمهوری اسلامی در یکی از شکننده ترین لحظات عمر خود بسر می برد . خامنه ای اگرچه نبرد بر سر انتخابات را سلامت پشت سر گذاشته ، اما بی هیچ تردیدی جنگ بر سر بود و نبود خود را خواهد باخت چرا که نه توان حل معضلات لاینحل اجتماعی را دارد و نه پتانسیل حل و فصل مسائل عدیده سیاسی در عرصه بین المللی را داراست و نه امت همیشه در صحنه را بدنبال خود دارد . این رژیم را می توان و باید سرنگون کرد . بجز این، به باور من آینده ای تیره و تار و خونین در انتظار ایران و ایرانی قرار دارد که تنها تصور آن نیز تن آدمی را به لرزه وا می دارد .

آری ! رژیم جمهوری اسلامی با روحانی موفق می شود که عمر خود را یکبار دیگر دراز کرده و بحرانی را که چهار سال پیش با هزینه بسیار مهار کرده بود ، اینبار به خوبی مدیریت کند . رسالت انقلاب در این نقطه این است که نگذارد اینکار برای رژیم بی هزینه باشد . اما ادامه تقابل با این رژیم دیگر با همان سبک کارهای مستعمل قدیمی ، با همان استراتژی و تاکتیک شکست خورده و با همان سبک برخوردهای غیرقابل دفاع تا کنونی ، امکانپذیر نیست . هم خلق قهرمان ! و هم "جامعه بین المللی" کذابی با قاطعیت نشان دادند که تا "الترناتیو مطلوب" تعیین خارجی پیدا نکند ، راه حل را نه در برون که در درون نظام مقدس جستجو می کنند .

پایان بخش اول ، هفت تیر ۱۳۹۲